اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

در جلسه بعدی آخر بحث به کتاب مشيخه ابن محبوب ختم شد البته مناستی به کتاب­های مشيخه يا مُشيخه يا مَشيخه اهل سنت داشتند آن­ها تعرض شد، چون بحث به نظرم ناقص بود اصلاً بنا نبود درش وارد بشويم نه به لحاظ لغت نه به لحاظ کتاب­ها و شرح حال آن کتب لذا آن بحث هم فرض کنيد اصلاً مثلاً نبوده اشکال ندارد به هر حال راجع به مشيخه کتاب مشيخه حسن ابن محبوب چون دارای اهميت فراوانی است و هنوز هم قطعه­ای­ ازش به ما رسيده در کتب اصحاب، اين دارای ارزش فراوانی است لذا يک بحث جداگانه­ای انشاءالله وقتی برسيم به آن­جا انشاءالله متعرض می­شويم حالا آن بحث کانما معدوم باشد، عرض کنم که بنا شد که کتاب­های را که به اسم رجال شيعه از قرن اول ادعا کردند حالا می­خواهيد همين­جا ما به عنوان نقادی کتاب نه يکی از آن­ها کتابی است که در اين کتاب به اسم تسمية من شهد صفين،

س: اولش از قرن اول

س: بلی،

ج: اين کتاب را مرحوم البته ايشان همان قرن اول دارد تسميه من شهد الصفين،

س: قرن اول هم حتماً اولين کتابش است، اولين کتابش صفحه 13 مبحث شناسی رجال شيعه تسميه من شهد مع اميرالمؤمنين(ع) حالا صفينش نيست ولی متروک، نوشته که صفين و جمل و نهروان،

ج: صفين و جمل و نهروان

س: در فهرست شيخ صفحه 306

ج: بايد عادتاً جمل اول باشد حالا

س: بلی جمل، صفين نهروان

ج: بلی

س: در فهرست شيخ صفحه 306 شماره 468 ارجاع داده است الذريعه جلد 10 صفحه 83 که به عنوان رجال ابی رافع و رجال عبيدالله ابن ابی رافع در ذريعه ذکر شده و در فهرست شيخ نوشته فهرست جلد4 شماره اصلاً

ج: جلد4 ندارد،

س: جلد 4 ندارد، دوتا آدرس فهرست خلاصه داده،

ج: معلوم شد که ديگر زياد نمی­خواهيم بخوانيم چون معلوم شد که مرحوم حاج شيخ آقابزرگ دوبار اسمش را برده يکی رجال ابی رافع يکی رجال ابن ابی رافع،

س: يکی عبيدالله ابن ابی رافع

ج: عبيدالله ابن ابی رافع،

س: چهار صد و شصت و

س: چهار صد و شصت و هشت شماره چهار صد و شصت و هشت نوشته

ج: هست در فهرست شيخ هست،

س: باز دوباره نوشته شماره 898 مثلی که قاطی شده

ج: تسميه من شهد الجمل و الصفين چه دارد بقيه­اش؟

س: ديگر اطلاعاتش تمام شد اول نوشته فهرست صفحه 306 شماره 468 آخرش نوشته فهرست شيخ طوسی جلد 4 صفحه 181، هيچش بهم نمی­خورد،

س: نه آن اولش 467 اين­جا آقای قيومی شماره 467 است

س: خب؟

س: عبيدالله ابن ابی رافع، بلی بفرماييد

س: بخوانم؟

ج:

27: 3

س: چاپ آقای قيومی عبيدالله ابن ابی رافع رضی الله عنه کاتب اميرالمؤمنين(ع) له کتاب قضايا اميرالمؤمنين(ع)

ج: کتاب قضايا را به ايشان نسبت داده به عبيدالله ابن ابی رافع

س: بعد گفته سندش را گفته و می­گويد و له کتاب تسميه من شهد مع اميرالمؤمنين(ع) الجمل و الصفين و النهروان من الصحابه رضی الله عنهم

ج: اين رضی الله عنهم هم آورده

س: پس اين هم جزء اسم است اين اسمش را کتاب مع اميرالمؤمنين آورده در حالی جمل و صفين و نهروان هم جزو اسم است،

ج: و من الصحابه،

س: من الصحابه هم همين جور بلی

ج: من الصحابه آمده

س: بلی

ج: عرض کنم که البته ايشان شهد را هم به معنای شهادت گرفته اين ترجمه،

س: ايشان شهد، شهدای جنگ­های جمل و صفين، اين­­های که شهيد شدند

ج: شهداء را نوشته، شهد يعنی حاضر شد،

س: حضر بلی و من شهد من شهر فليصمه

ج: ايشان شهد را به معنای شهيد گرفته

س: بلی

ج: خب بسيار خوب

س: چاپ آقای چيز 468 است، 206 و 468 صفحه 306،

ج: چاپ آقای طباطبايي؟

س: بلی طباطبايي

س: بلی می­خواستم آدرس دوم بفرماييد به خاطر همين چاپ

س: آدرس دوم را نوشته جلد4 صفحه 181،

س: خب آنش که هيچی شماره­اش

س: شماره 898،

س: حالا ببينيم 898 را ببينيم

س: اين البته از باب تناسب حکم و موضوع گفته شهدای جنگ جمل

س: 898 اين­جا می­شود صفحه 544 ابوغصان زهلی،

ج: زُهلی

س: زُهلی له کتاب،

س: خب کس ديگر است اين قاطی شده بلی

س: قاطی شده

ج: خيلی خوب، عرض کنم که ما يکی ديگر هم داريم که تسميه من حضر جمل، کلمه من حضر را بياوريد، به نظرم مال ابن عقده است

س: در همين فهرست؟

ج: نه ايشان ندارد شيخ من يادم می­آيد سابقاً يادش هم نکردم حالا هرچه فکر می­­کنم جايش هم يادم نمی­آيد در تاريخ بغداد جلد 2 يادم می­آيد حتی صفحه دست چپ بود اواخر صفحه دست چپ تسميه من حضر جمل،

س: جلد 2 تاريخ بغداد،

ج: می­دانم جاش را بلدم، اگر بلد بودم می­گفتم در ترجمه که هم هست يادم نيست؟ تسميه من به نظرم من حضر، آن­­جا و من حضر دارد به من شهد، و به نظرم ابن عقده به ابن عقده هم نسبت داده شده احتمال می­­دهم احمد ابن محمد ابن سعيد ابن عقده، که احتمال می­­دهم اين جزء از کتاب تاريخش باشد چون يک کتاب تاريخ بزرگ داشته اصلاً ابن عقده مثل امروزی­های ما بوده تمام مطالبی که نقل شده مثل دائره المعارف­ها همه را آورده به نظرم کتاب فقهش را نوشته هفتاد بار شتر نوشته لم ينسخه احد، کسی اصلاً به استنساخ نرسيد،

س: يکی می­­گفت هرچه بلد بوده نوشته،

ج: هرچه بوده،

س: می­گفت فلانی هرچه بلد بوده

ج: مثل کتاب حاوی محمد ابن ذکريای رازی آن­هم همين طور است همه­اش قال فلان قال فلان حدود نمی­دانم 21 جلد است هفت­تاش پيدا شده بقيه­اش پيدا نشده يک چيزی اين جوری يک مختصرش پيدا شده چه دارد آقا؟

س: تسميه من حضر در بغداد اين تعبير را پيدا نکردم

ج: در ابن عقده ندارد در شرح حال ابن عقده،

س: عرض کردم اصلاً تاريخ بغداد

ج: جمل و صفين را بيار الجمل و الصفين در تاريخ بغداد،

س: بعض کتاب­ها نقل از اين­جا به آن­جا که

12: 7

آقای حائری بزرگ حاج شيخ عبدالکريم به يک کسی از اين مؤلفين گفته بود اگر اين مطالب جايشان بد بود همان­جای که بود

ج: چرا جا به جا کرديد،

س: آورديد

ج: يا می­آيد چرا چاپی­ها را خطی کرديد، خب اگر آمد آمد نيامد شرح­الاخبار را بيار قاضی نعمان اين در شرح الاخبار اين کتاب را آورده اصلاً ما جای نداريم الآن در شرح الاخبار قاضی نعمان اين تسميه من شهد جمل و صفين را

س: احتمالاً آقای جلالی در تراثنا نوشته همين تسميه­ها را يعنی متن اين را چاپ نکرد حالا نورمگز اگر داريد برويد يکی از اين­ها را آقای جلالی چاپ کرد در تراثنا، بايد فردا نگاه کنيم،

س: شرح اخبار چه است؟ چه چه بياورم؟

ج: اين همين مال ابن ابی رافع همين تسميه من شهد،

س: تسميه من شهد،

ج: اصلاً اصل کتاب را آورده

س: حالا فردا نگاه می­کنم تراثنا ببنيم اصلاً يک نسخه خطی از اين بود پيدا کرده بود از چيزی است که يکی از اين­ها را چاپ کرده*،*

ج: به نظرم شايد همين مال شرح الاخبار باشد نمی­دانم الآن در ذهنم،

س: نگاه می­کنم

س: بلی حالا اول ببينيد آن،

س: قاضی نعمان و

ج: قاضی نعمان را بياريد چون من اين شرح الاخبار را ندارم می­دانم چاپ کرده نمی­دانم چه نسخه­­است و چه البته قاضی نعمان مقيد به اسناد و اين­ها نيست اما نمی­دانم الآن از چه نسخه­ای آورده

س: و در اين چاپی که الآن انجام شده

س: چاپ سه جلدی است جامع مدرسين

س: بلی همان چاپ آقای جلالی جلد2 صفحه 16 داخل کروشه ايشان نوشته کتاب ابن ابی رافع خودشان نوشته

ج: ابن ابی رافع

س: بلی ابن ابی رافع اصلاً شماره سری هم که زدند حديث 406 است بعد از

50: 8

متن کتاب محمد ابن سنان باسناده عن عون ابن عبيدالله عن ابيه و کان کاتباً لعلی عليه­السلام انه سُئل يا سَئل اين­جا سُئل ظاهراً چاپ شده عن تسميه من شهد مع علی صلوات الله عليه حروبه من المهاجرين و الانصار

ج: اسم کتاب اين است يکی هم وجوه الاعيان دارد نه من الصحابه، هدف اين بود از مهاجرين و انصار و يکی ديگر هم دارد،

س: الذين بشروهم رسول­­الله صلوات الله عليه و آله بالجنه و من التابعين و من افاضيل العرب

ج: اسم کتاب کامل مرحوم شيخ طوسی اولاً نجاشی که نياورده اصلاً از عجايب اين است که مرحوم نجاشی عنوان عبيدالله را کلاً ندارد نه اين کتاب و نه غير اين کتاب اين هم از عجايب است مرحوم شيخ نجاشی کلاً ندارد حالا می­گويم مصائب اين ابورافع مثلی که خيلی زياد است بی­چاره

س: بلی

ج: شيخ طوسی که آورده من الصحابه رضی الله عنهم آورده در صورتی که در حقيقت همين اسم بايد درست باشد،

س: اسم قاضی

ج: من المهاجرين و افاضيل العرب اين حالا بخوانيد من توضيح بدهم و اين يک اصلاً دارد يک سؤالی هم دارد که ابان ابن تغلب کسی ازش پرسيد که از بدری­ها چند نفر با اميرالمؤمنين در جنگ­ها بودند گفت تو می­خواهی مقام اميرالمؤمنين به خاطر اين­­ها کشف بکنيد به عکس هرکسی که با اميرالمؤمنين حاضر شد آن مرد بزرگواری بوده نه اين­که اين­ها يک تفکری بوده غير از اين هم هست،

س: که بازهم مقام حضرت

32: 10

ج: ها! مقام حضرت که عده از بزرگان مهاجرين و انصار و وجوه عرب و عشاير و بزرگان اين­ها در جنگ­ها با اميرالمؤمنين بودند پس جنگ­های ايشان درست است چون پيغمبر به اين سه جنگ خبر داده بود پس اين مطلب درست است، اصل کتاب مال اين است اصلاً يک تفکری بود البته ما از بدريين در لشکر معاويه هم داريم اما بزرگان بدريين قطعاً با اميرالمؤمنين بودند، لذا دارد و من التابعين من افاضيل العرب من حتی ديدم در يک­­جای به نظرم اعيان و وجوه العرب اين جوری ديدم کلمه­ای حالا اسمش را يادم رفته کجا ديدم آن تسميه من حضر اگر باشد به نظرم آن اين طور دارد،

س: در تاريخ بغداد دوتا تسميه من شهد دارد تسميه من شهد،

ج: خب

س: منتهی به صورت خبر است نه به صورت کتاب، مثلاً می­گويد اخبرنا ابوبکر البرقانی،

ج: برَقانی

س: برَقانی، ببخشيد اخبرنا ابوبکر البرقانی قال انبأنا الحسين ابن هاورن الظبئی قال انبأنا احمد ابن محمد ابن سعيد الحافظ

ج: اين ابن عقده است عرض کردم ابن عقده،

س: می­گويم آن به صورت خبر است

ج: احمد ابن محمد ابن سعيدالحافظ اين ابن عقده است گفتم من يک­جايي من در تاريخ بغداد حالا حافظه من،

س: جلد دو؟

س: اين الآن خب چاپ­ها متفاوت است، خيلی متفاوت ست اين چاپی که الآن بنده دارم خبر جلد 1 صفحه 164 شروع می­­شود دارالکتب العلميه است همين چاپ،

ج: همين چاپ،

س: بلی

ج: يک­جای ديگر هم گفتی دارد، يادم می­آيد حالا جلد دوش حالا در ذهنم اين طور است آن وقت اين­جا دارد که احم ابن محمد ابن سعيد الحافظ اين ابن عقده است، بعد

س: ان، قال انبأنا احمد ابن محمد ابن سعيدالحافظ ان جعفر ابن محمد ابن عمر الخشاب اخبر قرائته قال حدثنی ابی قال نبأنا زيد ابن عمر ابن بختری؟

ج: بُختری

س: قال حدثنی غياث ابن ابراهيم

ج: تميمی به اصطلاح،

س: بلی عن الاجلحف ابن عبدالله الکندی

ج: اجلح بايد به نظرم ابی الاجلح باشد اجلح،

س: اين چاپ دارقطنی که هيچ

54: 12

بهش نيست

ج: چرا اين اسمش موجوده چرا ديدم من

س: قال سمعت زيد ابن علی و عبدالله ابن الحسن و جعفر ابن محمد و محمد ابن عبدالله ابن الحسن يذکرون تسميه من شهد مع علی ابن ابی طالب من اصحاب رسول­الله کلهم ذکره عن آبائه و عمّن ادرک من اهله که ظاهراً خبر باشد کتاب نباشد

ج: به هر حال معلوم بوده که نوشتاری بوده يعنی چيزی من به نظرم ابن عقده شايد در تاريخ کبيرش يک فصلی قرار داده آن وقت اين خيلی صحيح معلومات دارد اين اولاً از زيد نقل کرده از امام صادق نقل کرده از عبدالله محض نقل کرده و از محمد پسر عبدالله که معروف به نفس ذکيه است،

س: اين­ها اعيان بوده بعد می­­گويد و سمعته ايضا من غيرهم فذکر اسماء جماعة من الصحابه ديگر نمی­­گويد

ج: اين ديگر صحابه دارد يک­جای ديگر تسميه من شهد را بياريد

س: بلی بعدی هم که همين جلد 1 صفحه 217 خبر شماره 44 در ذيل اسم بيزيد ابن نويره در ترجمه ايشان، گفته که ورد مدائن و قتل مع علی ابن ابی طالب يوم نهروان اخبرنا ابوبکر البرقانی قال انبأنا الحسين ابن هارون ظبی قال ابنأنا احمد ابن محمد ابن سعيد،

ج: اين همان سند است بعينه همان سند است

س: بلی باز دوباره همان طور بلی

ج: تکه­­اش کرده يکش را جدا کرده اما من عنوان من وجوه العرب و اعيانهم حالا مثلی که همينی که،

س: افاضيل العرب

ج: افاضيل العرب من در ذهنم وجوه العرب و اعيانهم هم بود و به نظرم در شرح حال ابن عقده هم اين را بهش نسبت دادند تسميه من شهد، اما من تسميه من حضر را هم ديدم حالا مال که است؟ در ذهنم نيست و اين سندی که ابن عقده آورد با اين اسانيدی که الآن نقل کرديم از شيخ طوسی هم فرق می­کند اصلاً شيخ طوسی از اين سند نياورده،

س: نجاشی هم اين طور کتاب تسميه دارد اما نه از ابن ابی رافع،

ج: تسميه من شهد بخوانيد من نجاشی را نديدم،

س: بلی

س: آن مال جنگ صفينی هم هست عمار وقتی شهيد اصحاب به حضرت محک­­تر شدند و اين­ها خب تا قبلش دو دل بودند

ج: بلی تقتله الفئه الباغيه

س: بلی در فهرست نجاشی هم چاپ رايج شماره 233 مدخل احمد ابن محمد ابن سعيد ابن عبدالرحمن ابن

ج: همين ابن عقده است ديگر مدخل چه همين ابن عقده خودمان است

س: اينجا به ابی رافع نقل نکرده به ايشان نسبت داده عرض کردم

ج: می­گويم من می­گويم به ايشان من هم دارم همين را می­گويم،

س: نه نجاشی به خود ايشان نسبت داده

ج: می­گويم خب

س: تأليف خودش

ج: بلی ايشان شايد به نحو سماع بوده به نحو تأليف نسبت نداده دقت کرديد

س: بلی اين می­گويد له کتب منها فلان تا می­گويد آن وقت تعبيرش در مورد کتاب اين است تسميه من شهد مع

ج: اين به نظر من يک فصلی از کتاب تاريخش است حالا عبارت نجاشی را بخوان درباره ابن عقده اصلاً از اول بخوان ابن عقده کان زيدياً

ج: هذا رجل جليل فی اصحاب الحديث مشهور بالحفظ و حکايات تختلف عنه فی الحفظ و

15: 16

و کان کوفياً زيدياً جارودياً ذلک حتی مات

ج: اما عجيب است بعضی از اهل سنت حتی متهمش به وضع کرده اين ديگر اشد درجات ضعف است اين الکشف الحصيص هست؟

س: بلی

ج: يکی از اسماء هم همين است ابن عقده را آورده اما ظلم است انصافاً درباره اين رجل نسبت وضع دادن و جعل دادن انصافاً ظلم است،

س: بعدش هم همين است و ذکره اصحابنا لاختلاطه بهم و مداختله اياه و ايضاً محله و ثقته و امانته

ج: بلی حالا ايضاً بثقه هم نباشد بالاخره در حد وضاع نيست حالا انصافاً خيلی بی­انصافی است که به ايشان نسبت وضع بدهد، بلی بگويند ايشان اخباری است يا به قول آقای عبدالستار رفيقم خبرياً گفت اخباری نگوييد کان خبرياً بالاخره بگوييد اخباری است اين خب مبنی،

س: به خاطر اين­که نسبت به مفرد بر می­گرداند لابد طبق اين قاعده می­­گويد

ج: بلی ايشان حق اين است بگوييم اخباری اين اخباری است هرچه شنيده نقل کرده دروغ نمی­گويد

س: بلی

ج: حالا آن استادش يا استاد استادش دروغ گفته بلی ايشان اخباری است محقق نيست يعنی به اصطلاح علم و اين­ها تحقيق و تنقيح و اين­ها ندارد اما دروغ نگفته وضاع نيست کذاب نيست نستجر بالله بفرماييد

س: بعد دوتا کتابش که حالا يک خرده می­­تواند ربط داشته باشد به اين بحث يکی اين­که کتاب من روی عن اميرالمؤمنين يکی اين­­که کتاب تسمية من شهد مع اميرالمؤمنين عليه­السلام حروبه،

ج: کتاب تسمية من شهد مع اميرالمؤمنين همين مقدار

س: بلی نه کتاب­ها را که اسم برده، اين دوتا کتابی که به اميرالمؤمنين نسبت داشت به اصحاب

ج: نه آن کتاب من روی عن اميرالمؤمنين که اين جزو مصادر اصحاب است يعنی کتاب ابن عقده در رجال مسلم است اما در قرن چهارم است اين کتاب در 333 است 334 حالا در قرن چهارم نرسيده

س: 333

ج: بلی می­دانم خبر دارم الآن در قرن اول هستيم آنی که ايشان نقل می­کند اين­که ايشان روی عن الحسن روی عن الحسين ايشان دارد روی عن الصادق کان ضحی اربعة آلاف دارد ايشان به مناسبتی عرض می­کنم آقای ابطحی می­گفت من جمع کردم از امام صادق را هشت هزارتا شده چون ابن عقده را چهار هزار ايشان می­فرمود که من هشت هزار جمع، علی ای حال من فکر می­کنم

س: اين کتاب به عين اسم يک مقدار بعيد نيست، اين تسميه من شهد مع اميرالمؤمنين جمل و صفين و نهروان و آن حروبه يعنی

ج: مضمون است

س: يک جور اسم می­گذارند به کتاب که

ج: و هدف اين بوده که بزرگان و اصحاب و صحابه و تابعين و مهاجرين وجوه عرب افاضيل عرب در اين جنگ شرکت کردند پس اين می­خواهند بگويد که چون پيغمبر فرموده بود اين جنگ خواهد شد اين­ها تصديق کردند اين هدف اين است اما خب ديگر

س: کار به رجال ندارد

ج: من وارد بحث نمی­خواهم بشوم اولاً يک چيز عجيب اين خود ابورافع خيلی عجيب است وضعش من نمی­دانم چرا با اين که ابورافع در مکه غلام حضرت بود حضرت آزادش کرد ابورافع اما راجع به زنش نوشتند آزاد شد زنش سلمی است اين همه­اش در خانه پيغمبر بود و زن ابورافع هم هم هست قِبطی بوده يا قُبطی حالا ضبطش قُبطی است از همين منطقه مصر بوده يا اطراف مصر، و خيلی مرد با شخصيتی است ابورافع يعنی واقعاً تعجب آور است سنی­ها از اين خيلی کم نقل کردند از ابوهريره که يک مدتی کمی با رسول­الله بوده اين همه نقل، من يک قاعده­­ای را فهميدم اين اهل سنت به کار بردند به اين معنی که سعی کردند دروغ نگويند اما راست هم نقل نکنند، دروغ نگفتند از ابوهريره نقل کردند اما حالا راست و دروغش به ابوهريره بر می­گرده، اما اگر کسی بخواهد از خاندان پيغمبر داخل خاندان، خود اين سلمی که زن ايشان است در طبقات ابن سعد به نظرم غسلت فاطمه هم داشته باشد،

س: فقط اين را عرض کنم که طبرانی در معجم کبير خيلی از کتاب ابن ابی رافع نقل می­­کند همه­جا می­گويد که تسميه من شهد مع علی حالا اختصاراً يا چيز است اما خيلی ازش روايت دارد،

ج: نه اين­که اين کتاب بوده نمی­شود انکار کرد جای انکار ندارد و ليکن اين­­که اين کتاب رفته به مصر جزو ميراثهای مصری ما شده الآن پيش ما موجود نيست شرح الاخبار قاضی نعمان از ميراث­های مصری ماست آن ور مغرب البته آن نسبت به کوفه را حساب بکنيد يک ميراث­های رفته به انتهای مغرب مثل مصر، يک ميراث­های را هم گفته انتهای مشرق مثل سمرقند و اين­­جا مرحوم کشی، اين دوتا ميراث دور ما داريم يکی شرق است يکی غرب آن وقت اين ميراث­ها در ميانه که مثلاً قم باشد بغداد باشد نقل نشده در قم بغداد، ميانه اصلش کوفه است آن وقت اين حالا می­خواهيد سلمی را بياريد سلمی، بعضياش دارد سلمی بنت اين قيص اين کنيز بوده نبايد بنت برايش بنويسند زوجه ابی رافع از عجايب اين است که نوشتند اصلاً اين قابله امام حسن و امام حسين بوده حتی گفته شده آن خانمی که با اميرالمؤمنين غسل داد حضرت زهراء را همين است اين سلمی زوجه ايشان است آن وقت از عجايب اين است، حالا می­آورد اصلاً نه خودش نه خاندانش يک وضع روشنی ندارد مثلاً عبيدالله نوه ايشان است يا پسر نوه ايشان است اصلاً ايشان پسری به نام عبيدالله دارد پسری به نام علی دارد عرض کردم آقای دشتی حفظه الله اين­ها را جمع کرده يک کراسی شده خاندان ابورافع البته ايشان هم هی با اين عبارت و اين ور و آن ور زدن و الا انصافاً انسان متحير می­شود هم از اين شخص نقل نکردند اصلاً ابورافع در نجاشی نقل می­کند اين قصه انما وليکم الله که پيغمبر خواب بود اميرالمؤمنين سرش در زانويي، اين قصه را ايشان نقل می­کند اصلاً نجاشی اين قصه را آورده نجاشی در فهرستش آن وقت از عجايب اين است که اولين کتابی که در دنيای اسلام مبوب نوشته کتاب الصلاه، اين هم کتابی است که به ايشان نسبت داده شد،

س: قضايا يا

ج: قضايا و السنن و الاحکام، اصلش السنن و الاحکام و القضايا، حالا از عجايب اين است که نجاشی در ابورافع به ايشان نسبت داده آورديد مال طبقات ابن سعد را

س: تهذيب التهذيب را آوردم

ج: نوشته غسلت فاطمه، سلمی نه طبقات ابن سعد دارد من آن­جا ديدم طبقات کبری ابن سعد سلمی،

س: سلمی ام رافع

ج: نه زوجة ابی رافع نه

س: مثلاً تهذيب و اين­ها همه با ام رافع نوشته،

ج: حالا می­­خواهيد حالا آن باشد بلی آن وقت از عجايب اين است که نجاشی حالا ببينيد بزرگان ما نجاشی بياريد شما ابورافع اول نجاشی است و اسمه اسلم و قيل ابراهيم بعد می­گويد و لابی رافع کتاب بياريد عبارت اصلاً ما اصلاً واقعاً متحير می­شويم چه شده يعنی اين قدر در حال ايشان ابهام وارد شده به مصادر درجه اول ما راه پيدا کرده نه ثانوی ما،

س: نه اول کتاب است

ج: اول کتاب است،

س:

37: 23

بيشتر است

س: بلی

ج: نوشته و لابی رافع کتاب، بيار

س: ابورافع همان شماره يک دقيقاً صفحه 4 بعد و لابی رافع کتاب السنن و الاحکام و القضايا

ج: عرض کردم من خيال کردم الاحکام و السنن نه سننش اول است، بلی بخوانيد

س: اخبره محمد ابن جعفر ابن نحوی

ج: اين محمد ابن جعفر از شاگردهای ابن عقده است ايشان از طريق ابن عقده نقل می­کند کتاب ابورافع را از طريق ابن عقده اين محمد ابن جعفر از ادباء است و در بغداد بوده و از منفردات نجاشی است شيخ از ايشان نقل نمی­کند از محمد ابن جعفر اديب يا نحوی بفرماييد قال حدثنا احمد ابن محمد ابن سعيد ديگر بعدش ابن عقده اصلاً هرجا محمد ابن جعفر بود بعدش ابن عقده است ديگر اين روی شاخ است بلی

س: قال حدثنا حفص ابن محمد ابن سعيد الاحمصی

ج: اين­ها را تقريباً نمی­دانيم احتمالاً از زيدی­های کوفه باشند،

س: قال حدثنا حسن ابن حسين الانصاری،

ج: انصاری و اُرنی از اين­جا الحسن ابن الحسين الانصاری الارنی بعدش حدثنا علی ابن القاسم الکندی

س: بلی علی ابن القاسم الکندی عن محمد ابن عبيدالله ابن

ج: عن محمد ابن عبيدالله بن ابی رافع ايشان عن ابيه عن جده يعنی ايشان کتاب را نسبت داده به ابورافع همين نجاشی در ترجمه محمد ابن عبيدالله ابن ابی رافع بياريد اين را باز برای ترجمه قرار داده محمد ابن عبيدالله بن ابی ظاهرش می­­گويد کتاب مال ايشان است، مال نوه ابورافع حالا خيلی هم عجيب است نجاشی يک جاهای خيلی عجيب دارد اين هم از آن­ جاها عجيب نجاشی است يک چيزهای عجيب و غريبی است که آدم سر در نمی­آورد، شما بياريد محمد ابن عبيدالله ابن اين عنوان محمد ابن عبيدالله را شيخ اصلاً ندارد نجاشی فقط دارد خيلی عجيب است اصلاً عنوان ابورافع را شيخ ندارد نجاشی دارد عنوان محمد ابن عبيدالله را شيخ ندارد نجاشی دارد عنوان عبيدالله ابن ابی رافع را شيخ دارد نجاشی ندارد، اصلاً نمی­فهمد آدم دقت فرموديد چه شد؟

س: بلی

ج: اصلاً عجيب است يک قصه عجيب و غريبی است حالا محمد ابن عبيدالله را بياريد

س: آوردم

ج: ببينيد می­گويد قال ابومحمد هارون مرادش هارون ابن موسی تل­اکبری است اين هارون ابن موسی واقعاً جزو اجلاء اصحاب است، مشايخ بسيار بزرگ وقتی وفاتش عمر نجاشی 13 سال بوده و می­گويد و کنا نحضر بيته مع ابنه محمد، ابوجعفر محمد پسری، اين از اجلاء فوق العاده است هارون ابن موسی خب ببينيد می­گويند نجاشی اگر گفت قال نگفت اخبر، اولاً سنش معلوم است گفت قال يعنی من تأمل دارم تأمل ايشان هرجای که نقل می­­کند اما با اسناد نمی­گويد اخبرنا، انبأنا، قرأنا عليه نمی­گويد قال ابومحمدهارون مرادش هارون ابن موسی تل­اکبری است، خب بخوانيد

س: بلی حدثنا ابن معمر عن عبدالله

ج: ابن مَعمَر که الآن تطبيقش نمی­توانيم بکنيم قاعدتاً اينها مشايخ اند يعنی طبقه مشايخ ايشان اند، راوی عادی نيستند عن ابن هشيش يا خشيش

س: خشيش و محمد ابن راشد الحبال عن حسن ابن حسين

ج: اين حسن ابن حسين همانی است که الآن گفتيم الارنی الانصاری الآن خواند از نجاشی خوانديم خود نجاشی اينجا دارد الحسن ابن حسين در ابورافع دارد عن حسن ابن الحسين الانصاری اين همان است، عن علی ابن القاسم الکندی اين همان است همان علی ابن قاسمی که گذشت يعنی از عجايب اين است که سند بعينه همان سند است عن محمد ابن حالا خيلی عجيب است اسم ايشان را آورده اصلاً هيچ صحبت نکرده له کتاب گفته محمد ابن عبيدالله ابن ابی رافع قال ابومحمد هارون، همچون قال ادامه­اش شروع می­کند قال، بعد می­گويد عن علی ابن القاسم الکندی عن محمد ابن عبيدالله بخوانيد

س: کندی عنه به،

ج: عنه به، به به چه بر می­گرده اصلاً اسم له کتاب ندارد اصلاً ننوشته له کتاب من فکر می­کنم نجاشی هدف، چون اين شرح عبارت نجاشی است جزو مغلقات، شايد نظر نجاشی به اين بوده که در آثار تل­اکبری هارون ابن موسی اين کتاب نسبت داده شده به محمد نفس محمد اما آن سندی که ايشان از راه ابن عقده خواند نسبت داده شده به ابورافع نمی­دانم دقت کرديد، از اين که می­گويد عنه به و تأمل هم داشته در صحت اين مطلب به احترام تل ­اکبری عبارتش را آورده و الا نجاشی استاد اين فن است می­دانيد که اين­جا، يعنی تعجب است ما چون مرحوم هارون ابن موسی از ابن معمر از ابن خُشَيش يا خَشِيش و يکی ديگر يا حُشيش يا خُشيش و يک نفر ديگر نقل می­کند خب نجاشی می­گويد اشتباه سر آن دو نفر است خود نجاشی اين نسخه­ای که واحده است تارتاً به جد نسبت می­دهد تارتاً به نوه نسبت می­دهد، عنه به، حالا اصلاً به بايد به قرائن مقامی برگرده اصلاً اسم کتاب نبرد يعنی کتاب ديگر حتماً عنه به دارد غير از اين­جا هم دارد منحصر به اين نيست، يکی از کارهای نجاشی اين طور است می­گويد فلان نه چه می­گويد اخبرنا فلان عنه به، اصلاً بعض وقت­ها عنه هم ندارد عن فلان پس خيلی عجيب است از کارهای عجيب نجاشی يکش اين است من فکر می­کنم در اين جور جاها نظر ايشان خدشه بوده،

س: يعنی وقتی يک جور تعبير می­کند يک مشکلی داشته

ج: ها! مشکلی داشته

س: اولی را قبول دارد

ج: ها! اولی را قبول دارد آن­جا حدثنا گفت

س: بلی

ج: آنجا حدثنا گفت يعنی ابن عقده نسبتش داده به خود ابورافع هارون ابن موسی نسبتش داده به به اصطلاح نوه، به هر حال محمد ابن عبيدالله اسمش هست از آن طرف عبيدالله را ايشان ندارد شيخ طوسی در فهرست بياريد عبيدالله ابن ابی رافع دارد، شيخ طوسی در فهرست نه محمد پسرش دارد نه ابورافع پدرش را دارد

س: حد وسط را گرفته،

ج: خير الامور اوسطها، يا اوساطها حالا يک چند بايد

س: اين فقط اين آقای حفص ابن محمد در سندهای زيدی­ها هست

ج: عرض کردم بايد احتمالاً زيدی­­ باشد

س: منتهی به اسم جعفر ابن محمد ابن سعيد الاحمصی

ج: احتمالاً همين باشد حفص غلط است

س: آن وقت اين آقا هم کسی است که و عنه ابن عقده

ج: همين بايد همين باشد نه به نظرم جعفر ابن محمد احمصی جعفر ابن محمد ابن کثير ابن فلان ازدی فکر می­کنم،

س: اين­­که من الآن دارم در چندتا سند اهل چيز می­­بينم

ج: زيدی­­ها

س: بلی می­بينم

ج: من هم خودم گفتم احتمالاً و همان طور که شما گفتيد، جعفر ابن کثير آن شايد کسی ديگر است الازدی همچو اسمی هم دارد از او هم نقل می­کند

س: در سند اين­ها به هر حال عجيب است از نجاشی شايد هدفش اين بوده فقط اشاره وار رد بشود حالا عبارت شيخ را در فهرست بياريد

س: برای همين

ج: عبيدالله نه نه ابورافع دارد نه محمد، يعنی به نظر ما اين قدر اين قصه عجيب است مثلاً در کتب اهل سنت،

س: اين که نيست در فهرست ابن نديم که هيچش نيست

ج: حالا عرض می­­کنم الآن و اين کتاب موجود هم بوده تا زمان کلينی و اينها موجود بوده و از عجايب اين است که نه اصحاب نقل می­­کند،

س: عبيدالله را آوردم

ج: عبيدالله را بياريد

س: عبيدالله به همين چاپ آقای قيومی شماره 467 صفحه 174،

ج: خب

س: عبيدالله ابن ابی رافع رضی الله عنه کاتب اميرالمؤمنين عليه­السلام له کتاب قضايا اميرالمؤمنين

ج: ببين اولاً نمی­گويد السنن و الاحکام و القضايا اسم آن کتاب کامل السنن و الاحکام و القضايا اين فقط قسم قضايايش را نقل می­کند خيلی عجيب است کار شيخ هم خيلی بعد بخوانيد سند

س: ابن عبدون عن ابی بکر دوری عن ابی الحسن محمد ابن جعفر ابن محمد ابن جعفر ابن حسن ابن جعفر ابن اسد ابن علی ابن ابی طالب عليه السلام،

ج: از سادات اند

س: قال حدثنا ابی قال حدثنا احمد ابن عبدالمنعم العينی قال حدثنا الحسن ابن محمد ابن الحسين البجلی قال حدثنا علی ابن قاسم الکندی

ج: ببينيد اين احمد ابن، خوانديد شما حسن ابن الفلان البجلی اين ظاهراً همان حسن ابن حسين انصاری باشد

س: صحيح،

ج: اسم اين­جا طولانی شده بعد علی ابن قاسم الکندی همان سند است عن علی ابن القاسم الکندی عن محمد ابن عبيد از پسرش هم نقل می­کند بخوانيد

س: بلی، عن محمد ابن عبيدالله عن ابيه عن جده عن اميرالمؤمنين

ج: اين جده هم اين­جا دارد،

س: و ذکر کتابه بطوله

ج: حالا اين چرا شيخ طوسی مثلاً اين کار را کرده اسم کتاب سه بخش است کتاب سنن احکام قضايا ايشان فقط قضايا را نسبت داده بعد هم به عبيدالله نسبت داده سند که آورده باز عين هم اند،

س: در سند به نوه نسبت داده

ج: نه نجاشی به نوه نسبت داده بود از تل­اکبری نجاشی يک­جا به جد نسبت داده شيخ طوسی به پسر نسبت داده سند را که نقل می­کند باز به پدرش می­خورد به ابورافع می­خورد يعنی سند همان همان سند است حالا رساله ايضاح قاضی نعمان هست؟ چاپ شده؟ مگر من از نسخه خود،

س: شايد نباشد در نرم افزار بعيد است،

س: نه نيست اين­جا،

س: شعب الاخبار خيلی قديم چاپ شده بود ولی ايضاح نه

ج: ايضاح را من دارم اين­جا اين اصلش دارم اما بايد پيداش بکنم من در نسخه خودم نوشتم در ايضاح قاضی نعمان عين همين سند آمده حسن ابن حسين انصاری عن علی، بلی آقا؟

س: ايضاح آوردنش آورده فقط کجايش؟

ج: ببين عن علی ابن القاسم بيار کندی، در ايضاح دو سند دارد به ابورافع ابورافع اسم ابورافع بيار يا عبيدالله ابن ابی رافع

س: نه اين بايد همين طور

س: سرچ نيست پی دی اف است

س: بايد بگردم،

س: بايد يکی يکی بگردی سرچ نمی­تواند بکند صفحه اگر داشته باشد،

س: تصوير کتاب است

س: تصويری است

س: يادتان است کجای کتاب است؟

ج: به نظرم وسط­های کتاب بود به نظرم من در نسخه خودم نوشتم دوتا نسخه هم دارد ايشان نه يک نسخه از کتاب ابورافع از دو نسخه ايشان نقل می­کند،

س: همان باز پدر و پسر و جد است يا نه؟

ج: بلی بلی همان پدر، اما آن­جا به نظرم باز جور ديگر آورده همين حسن ابن حسين انصاری و ارنی و همين علی ابن قاسم کندی آمده ليکن باز به آن­ها دو طريق دارد يا يک طريق ديگر هم دارد، حالا اگر خواستيد، حالا چون متون کتاب قضاياست اين را بايد جداگانه بحث بکنيم چون اولين کتابی است که در شيعه نسبت داده شده حالا راجع،

س: کتاب القضايا يکی هست خيلی ربطی ندارد مال حارث ابن عبدالله اعور است

ج: همين به آن نسبت داده شده،

س: عن علی

ج: عن علی نجاشی می­گويد به يک سند نقل می­کند می­گويد به حارث اعور هم نسبت داده شده اعور در لغت عرب يک چشم را می­گويد،

س: همين کتاب را؟

ج: همين کتاب، و بعد می­گويد زيدی­ها همين را به علی،

48: 35

کتاب علی کتاب علی همين کتاب است معلوم می­شود در نيمه دوم قرن اول در کوفه يک کتابی در بين شيعه يعنی بين سنی شيعه مطرح می­شود گاهی به عنوان کتاب ابی رافع گاهی به عنوان کتاب عبيدالله گاهی به عنوان کتاب محمد، گاهی به عنوان کتاب حارث اعور گاهی به عنوان کتاب علی اين بوده، و در روايات من نمی­دانم توضيحی دادم روايات اهل بيت وقتی می­گويد کتاب علی اين معيار امامت است اين کتاب بين عامه مردم بوده آن کتاب اول اين کتاب فقط پيش اهل بيت مانده صحيفة علی کتاب علی الجامعه، اين در اختيار فقط اهل بيت بوده و لذا اين معيار شناخت امامت بوده آن کتاب معيار امامت نبوده اين کتاب بوده دقت کرديد حالا به هر حال راجع به ابورافع البته ابورافع بلا اشکال مثلاً در کتب اهل سنت يک قصه­ای هم نقل می­کنند که ابورافع که فوت کرده وصی اولادش را اميرالمؤمنين را قرار داد، بعد اميرالمؤمنين که اموال را به بچه­ها داد ديدند کم شده گفتند، همين نستجر نسبت دزدي است به حضرت گفتن آقا چرا اين کم شده پول­های ما حضرت فرمودند من هر سال ذکاتش را دادم به عنوان در کتب اهل سنت به عنوانی که ذکات بر مال صبی هم هست، حالا از آن ور هم نوشتند ابورافع بعد از رسول­الله بود با اميرالمؤمنين بود آمد کوفه در سه­­تا جنگ شرکت کرد در هرسه جنگ و بعد از شهادت اميرالمؤمنين دو مرتبه برگشت مدينه، يعنی دقيق خيلی عجيب است چرا اين کار شده من فکر می­کنم به خاطر اختصاصی که به اميرالمؤمنين داشته و خصوصاً سلمی که داخل خانه بوده رفت و آمد می­کرده،

س: خواستند برايش

ج: اين­ بازی­ها را براي ايشان در آوردند اين قدر بازی است اصلاً آدم بهتش می­زند بچه­­هايش معلوم نيست اين عبيدالله پسر عبيدالله است يا پسر خود ابورافع است ايشان يک علی ابن ابی رافع نجاشی هم اسم می­برد، در جايي ديگر يادم می­آيد که همچون اسمی نيست اين علی ابن عبيدالله است نه علی ابن ابی رافع يعنی انسان وقتی مراجعه می­کند که آن بحث بحثی شناخت اسماء خاندان اسر به اصطلاح اُسر علميه اصلاً تعجب می­کند اين بی­چاره به چه اوضاعی مبتلا شده به چه دردی مبتلا شده به هر حال من مختصر صحبت کنم اين کتاب هيچ ربطی به رجال ندارد اما عبارت شرح الاخبار می­­خواندی که ايشان از کجا نقل می­­کند بالاخره چه مصدری نقل می­­کند به اشاره چون قاضی نعمان مصدر نمی­آورد البته اين­جا در ايضاح بلی آقا؟

س:

28: 38

باسناده عن ارنيب ابن عبيدالله عن ابيه و کان کاتباً لعلی عليه­السلام انه سئل عن تسميه من شهد مع علی­­ صلوات الله عليه حروبه من المهاجر و الانصاری الذين بشرهم رسول­­الله(ص) بالجنه و من التابعين من افاض العرب و کان عالماً بذلک فقال شهد معه الی آخره،

ج: حالا مرحوم شيخ نوشته عن ابيه اين­جا ننوشته عن ابيه، شيخ در همين تسميه نوشته عن محمد ابن عبيدالله ابن ابی رافع عن ابيه عن جده، يعنی عن ابی رافع اين­جا به خودش نسبت داده نجاشی هم اسم اين کتاب را نياورده خيلی عجيب است نه در ابورافع آورده و نه در ترجمه نوه­اش در هيچ اسم اين کتاب را نياورده، علی ای حال

س: قدر مسلم اين­که ربطی به رجال ندارد قدر مسلمش اين است

ج: اصلاً معلوم شد که اين مطلبی بوده که حتی از اهل بيت هم نقل کردند از امام صادق و زيد و اين­ها خود ابن عقده هم داشته در کتابش بوده به بلی آقا

س: اين جسارتاً متن اين­جا متن شرح الاخبار افرادی که اسم برده خيلی کم اند ممکن است بخواهيم منظور شهداء باشد،

ج: نه افاضيل عرب

س: نه شهداء را می­گويند من قتل

س: آخر نگاه تعابير اين طوری می­­کند مثلاً فرض بفرماييد می­­گويد که بلی اسم­ها خيلی کم است ولی می­تواند افاضيل

ج: چون افاضيل می­­نوشت بعدش هم صحابه­ای که بشرهم النبی بالجنه، خب آن­ها ده نفر از سابقين غير از همين نه نفر آن­­ها که بشرهم النبی بالجنه عدد محدودی دارد بلی در ذيلش هم دارد که حسين را هم گفتند که خب ظاهراً شهيد نشدند

ج: بلی واضح است مراد اصلاً اين يک بحثی بوده عرض کردم بحث اين بوده که از اين راه می­خواستند فضيلت اميرالمؤمنين را اثبات کنند ابان گفت به عکس است هر کسی که حاضر شد فضيلت دارد نه اين­که بياييم بگوييم چون اين­ها حاضر شدند اميرالمؤمنين فضيلت دارد نه به عکس مطلب است اين­هم راجع به اين قسمت که انشاءالله روشن شد و اين هيچ ربطی هم به رجال ندارد اين را اصطلاحاً بهش تاريخ يا تراجم می­گويند اصلاً اين ربطی به تراجم دار؟ ربطی ندارد اصلاً،

س: اصلاً آن برای موسعی که آقابزرگ فرمود،

ج: بلی آقا اين­ها چون آقا بزرگ در مصفی آورده اين­ها هم خيال کردند، پس اين کتاب را نسبت داده که اساس ندارد بعد نگاه کنيد قرن سوم محمد ابن احمد ابن يحيي، پس اين يکی دوتا کتاب تا حالا يکی مشيخه ابن محبوب بود يکی کتاب يعقوب ابن شيبه بود يکی کتاب الآن تسميه من شهد بود که اين­­ها اساس ندارد بلی کتاب مناقب الرجال

س: بلی ديگر قرن سوم معرفت شناسی رجال شيعه صفحه 17 شماره 17 نوشته است که اشعری قمی محمد ابن احمد ابن يحيي متوفای 280

ج: متوفای 280

س: آری اين جوری نوشته،

ج: نه نداريم نه خيلی خوب

س: مناقب الرجال، فهرست صفحه 408 شماره 623

ج: خب

س: گفته­است که شيخ طوسی در فهرست کتاب النوادر الحکمه را از جمله آثار اين مؤلف شمرده است

ج: جزو مشهورترين آثاری احتياج ندارد شيخ،

س: مشتمل بر چند کتاب از جمله مناقب الرجال است، در رجال نجاشی هم شماره 939 در شرح حال اين مؤلف کتاب نوادر الحکمه اشاره شده اما نامی از مناقب الرجال آورده نشده،

ج: اشاره نشده اسم برده،

س: آقابزرگ تهرانی کتاب مناقب را در ذريعه به عنوان رجال محمد ابن احمد اشعری و نيز به عنوان مناقب الرجال فهرست نموده است،

ج: دوبار هم مرحوم آقابزرگ اسم برده

س: بلی جلد ده دو جا يکی هم جلد 22،

ج: دوبار اسم برده عرض کنم راجع به اين کتاب آولاً يک مطلبی ايشان نوشته که مرحوم شيخ نجاشی اسم نبرده مناقب الرجال را ظاهراً توجه نشده مرحوم شيخ طوسی می­­خواهيد عبارتش را بياريد اولاً اين کتاب جزو اشهر کتب در آن زمان است فوق العاده،

س: صفحه 408

ج: و خيلی چون به اصطلاح سند و اين­ها دارد آدم فوق العاده­­ای است مرد بزرگواری است اما خيلی مقيد به اين اسانيد و مسانيد و اين­ها نيست و ظاهراً کتابش يا حالا خود نسخه ايشان يا نسخی که بوده خيلی غلط غلوط داشته يعین واقعاً من هميشه عرض کردم هر وقت اول سند، به نام محمد ابن احمد می­­خورم احتمال می­­دهم بعد يا سند خراب باشد يا متن خراب باشد يکش را احتمال می­دهم يا هردوش، غرض اين­که فوق العاده مشهور و بزرگوار ليکن مثاً دقته يا نسخه ايشان غلطی داشته و اين منافات ندارد مبانيش در حديث ضعيف باشد مرحوم آقای حاج شيخ عباس قمی فی غاية الوثاقت و الجلاله در همين مفاتيح زياد دارد شيخ طسی به سند معتبر ما مراجعه کرديم معتبر نيست ليکن روی اين مبنی که هرچه در کتاب تهذيب است معتبر است، اصلاً يعنی

س: بلی مبانی

ج: مبانی را ما به تساهل نزنيم اين مبانی علمی است که ايشا ندارد مرحوم محمد ابن احمد يحيي از اين اشتباهی که بر اين آقا پيدا شده مرحوم نجاشی بياريد محمد ابن احمد مرحوم نجاشی فهرست کتاب نوادر الحکمه را به دست نداده شيخ طوسی فهرست را به دست داده، کتاب نوادر الحکمه يکی يکی اسم می­­برد يکی هم مناقب الرجال آن وقت آخرش می­­گويد اثنان و عشرون کتاباً يعنی درست بيست و دوتا کتاب است عبارت نجاشی را بياريد مرحوم نجاشی رضوان الله تعالی عليه، اين­هم يکی از عجايب کتاب است کار نجاشی در اين­­جا اسم نوادر الحکمه را برده و نوشته که قمی­ها شوخی می­کردند به اسم اين کتاب دبه شبيب می­گفتند دبه پستو چيزهای بود در بقالی­های قديم که از هر به اصطلاح می­­کشيدند جلو از آن چيزها به اصطلاح مثل چيزهای که امروز ما می­گوييم پاتی­ها مثلاً در يکی گل­گاو زبان بود، در يکی مثلاً سنبل طب بود اين کتاب را تشبيه می­کردند به دبه شبيب، شبيب می­گويد کان فاميا بقم مثلاً اين عطاری، بقالی در قم بود يک دبه­ای داشت هرکسی هرچه می­­خواست دواء می­­خواست می­داد مثلاً نخود می­­خواست می­داد آجيل می­خواست همه چيز از اين دبه همه چيز در می­آمد اين کتاب را اصلاً معروف بود پيش قمی­ها به دبه شبيب دبه شبيب همين کتاب نوادر الحکمه است و انصافاً کتاب بزرگی هم هست ما هم چندبار در

48: 44

افتاديم که بازسازیش کنيم بعض رفقاء را هم ديديم مقداری هم از احاديثش را نوشتيم باز به جای نرسيد انصافاً اگر اين کتاب بازسازی بشود آثار خوبی دارد انصافاً خيلی و يک توضيحاتی احتياج دارد، شرحی احتياج دارد کاری که قمی­­ها با کتاب کردند نجاشی اسماء کتب نوادر را نياورده نه اين­­که اسم اين کتاب را اصلاً کل کتاب نوادر نياورده،

س: وقعی نکرده بلی

ج: نجاشی می­گويد له کتاب نوادر، له کتاب آن­ها را جدا حساب کرده شيخ اسماء کتب نوادر الحکمه را آورده در اسماء کتب شيخ مناقب الرجال هم هست دقت فرموديد چه می­­خواهم عرض کنم اين اشتباهی که اين­جا پيدا شده خيال کرده نجاشی چون اين عبارت را آدم می­­خواند خيال می­کند مرحوم نجاشی اسم کتاب را نبرده، شيخ برده که اين منشأ توهم بشود در صحبت کتاب نسبت به، نه نجاشی اصلاً اسماء کتب نوادر را نبرده، فقط گفته له، می­خواهيد بخوانيد شما

س: بلی محمد ابن، صفحه 348 شماره 939 فرمودند ايشان برای محمد ابن احمد ابن يحي کتب منها کتاب نوادر الحکمه و

ج: و هو کتاب

س: و کتاب حسن کبير حسن يعرفه القميون بدبة شبيب قال و شبيب فامياً کان بقم له دبة ذات بيوت يعطی منها ما يطلب منه،

ج: مثل هر، از هر يک، هرکه هرچه می­خواست می­داد يکی آجيل می­­خواست يکی رنج می­خواست يکی نخود می­خواست يکی سنبل الطب می­خواست از اين همه چيز می­داد اين را هم گفتند دبه شبيب،

س: يشبه هذا الکتاب بذلک

س: از لحاظ جامعيت است، مذمت که نيست؟

ج: حالا همين که آيا اين مذمت است که درش همه چيز در مي­آيد يا اين­­ بعضی آقايون اين را مدح گرفتند من به نظرم به ذم کتاب اشبه است تا به مدح کتاب اين می­­گويد هرچه بخواهی درش پيدا می­شود ديگر هرچه،

س: مثل همان ابوهريره است مال ابوهريره هست شبيه اين،

ج: شيخ المغيره

س: بلی يک تعبير دارد که اين از کيسه ابوهريره

ج: هذا من کيس ابوهريره کيس خوب بلی بخوانيد

س: و له کتاب الملاحم و کتاب

ج: ببينيد و له کتاب الملاح اين غير از نوادر الحکمه است اما شيخ اسماء کتاب نوادر الحکمه را برده آخرش هم من باب تأکيد نوشته اثنان عشرون کتاب، بيست و دوتا کتاب است نوادر در اين بيست و دوی که ايشان اسم برده، مناقب الرجال هست دقت کرديد،

س: خودشان گفته گفته که له کتاب نوادر الحکمه، و هو يشتمل علی کتب جماعه،

ج: اما اسم نبرده فهرست ندارد نجاشی

س: نه اين عبارت شيخ بود

ج: آن وقت ايشان اسم می­برد

س: گفته اولها کتاب التوجيد و کتاب تا رسيده به آن­جا که گفته که

ج: مناقب الرجال

س: در حقيقت يک فصلی از کتاب می­شود،

س: العدد اثنی

س: می­­گويم يک فصلی از کتاب می­­شود،

ج: احسن آن وقت اين حالا آن بحث ديگری است حالا آيا ما مرادمان از به اصطلاح رجالی کتابی است که مستقلاً در رجال است ولو مثل وسائل الشيعه يک فصلش در رجال است ديگر، فصلی که در جلد 20 قديم يا 30 جديد يک فصلش در رجال است بگوييم آقا مراد ما از کتب رجال شامل اين­­ها بشود ولو يک قسمت از کتاب در رجال است پس يک قسمتی از کتاب ايشان به تعبير ايشان آقا مرحوم آقابزرگ دوتا کتاب قرارش داده يک کتاب است مناقب الرجال لمحمد ابن احمد ابن يحيي به عنوان يک قسمی بخشی از کتاب نوادر الحکمه آن وقت بعد از از عجايب اين است که اين کتاب با شهرتش نجاشی يک طريق بسيار عجيبی برای کتاب آورده خيلی عجيب است بخوانيد اخبرنا،

س: بلی عبارت نجاشی را بخوانم،

ج: اين را هم يک توضيحی بدهم چون اينها جزء جاهای سخت نجاشی است

س: اخبرنا الحسين ابن موسی

ج: ايشان حسين ابن موسی را اصلاً نمی­شناسيم از مشايخ نجاشی است آن وقت من به ذهنم می­آيد آقای ابطحی هم احتمال دادم به نظرم اين احتمال هم درست است اين بايد حسين ابن موسی همزه بايد بنويسند همزه ننوشتند چاپ نکردند چون اين موسی جدش است اگر نسبت به جد باشد همزه را می­گذارند اگر نسبت به پدر باشد همزه را حذف می­کنند ايشان حسين ابن احمد ابن موسی ابن هدبه يا هديه اين را هم نمی­شناسيم اين از منفردات مشايخ نجاشی است در شيخ هم نيامده هيچ از ايشان هم اطلاع نداريم تمام شايد هفت، هشت ده مورد نجاشی از ايشان نقل می­کند تمام مواردی که نجاشی از ايشان نقل می­کند از جعفر ابن محمد است اينجا هم جعفر ابن محمد است ابن قولويه ديگر،

س: بلی

ج: ايشان از ابن قولويه نقل می­کند با اين­که مرحوم نجاشی و شيخ هردوی­شان آثار ابن قولويه را از مرحوم مفيد نقل می­کنند اين انفراد است اين به نظر من شايد يک معناي داشته باشد يعنی يک آثار خاصی از ابن قولويه بوده که فقط به اين طرق موجود بوده و الا هردوشان از شيخ از ابن قولويه نقل می­کنند ابن قولويه بغداد بوده بغداد هم فوت کرده،

س: بلی قبرش هم که با شيخ

ج: در بغداد است نزديک سی سال در بغداد بوده و لذا من خود من احتمال می­دهم نديدم آقای ابطحی شايد آثاری را از ابن قولويه نقل کرده که در حقيقت در قم بوده ايامی که ابن قولويه در قم بوده همين­­جا سند را بخوان عن جعفر ابن محمد ليکن اين سند بغداد است عن محمد ابن جعفر رزاز،

س: حدثنی جعفر ابن محمد حدثنا محمد ابن جعفر رزاز،

ج: اين از مشايخ بغداد است حالا اين حسين ابن احمد ابن موسی ابن هديه، من يک­جا ديدم هديه در نسخه چاپ شده اما به نظرم در تهذيب آقای به اصطلاح ابطحی هدبه آمده الآن نمی­دانم چه است هديه هدبه هيچ کدامش را نمی­دانم اما من خودم به نظرم در ذهنم الآن هست که به بعد از مراجعه و تصحيح هديه به ذهنم آمد الحسين ابن احمد ابن موسی ابن هديه منحصراً هم از ابن قولويه نقل می­کنند و نجاشی هم منحصراً از ايشان نقل می­کند سر انفرادها چه است آن را هم نمی­دانيم ما فعلاً گزارش می­دهيم تا بعدی­­ها بيايند تحليل بکنند ايشان کتاب نوادر الحکمه که اين همه طريق داشته و اين همه مشهور بوده از اين يک طريق عجيب نقل می­کند و از اين اعجب مرحوم شيخ طوسی با اين­که در تهذيب الی ماشاءالله از اين کتاب محمد ابن احمد نوادر الحکمه زياد می­کند شيخ طوسی در مشيخه طريقش را به ايشان ندارد در مشيخه طريق خودش را به ايشان ندارد، اما در فهرست دارد ديگر من خسته شدم چون اين­جا ديگر فوائد فراوانی است بايد فردا شب ديگر يعنی شب آينده چون اگر بخواهم الآن متعرض بشوم ناقص می­­ماند راجع به اين سند و راجع به اين کتاب مناقب الرجال توضيحاتی بايد داده بشود اجمالاً اين در مناقب الرجال بوده اما معلوم نيست اصطلاح به اصطلاح رجال مصطلح من باشد بيشتر تراجم است نه بيشتر رجال شخص را به عنوان،

س: تراجم

23: 52

در مقابل نساء هم احتمال دارد

ج: نه بعيد است

س: بعدش فضل العرفه اين احتمالی که حاج آقا فرمودند تقويت نمی­شود کتاب بعدش فضل العرب است

ج: بعد هم فضل العربية و العجميه دارد يک چيز عجيبی است، حالا بخوانيد کتابش را

س: قبلش هم فضل الانبياء است،

س: فضل العرب بر که؟

س: هيچ فضل العرب

ج: چون اين­­ها اشعری بودند عرب دند ديگر چون در قم اين­ها به عنوان اين­که اين­ها عرب اند مطرح بود در مقابل قمی­های اصلی که فارس بودند ايشان را به عنوان عرب آن وقت لطيفش اين است که بعد از فضل العرب، چه العربيه و العجميه است،

س: فضل العربية و العجميه،

ج: به نظرم علی العجميه باشد،

س: علی ال باشد،

ج: بايد به ال باشد، به نظرم فضل العربيه يعنی لغت هم يک فضلی درباره جنس عرب و هم درباره لغت عربی که لغت عربی بر لغت فارسی يا اسمش بوده حالا فضل العربية و العجمية، که مثلاً فضل عربيت اين است فضل عجميت اين است، شايد اين طوری

س: عجيب اين است چهارتا کتاب اين وسط بی­­معنی است چون قبلش کتاب النکاح کتاب الطلاق بعد شده انبياء و مناقب و عرب و عجم و بعد دوباره فقه ادامه پيدا کرده کتاب الوصايا کتاب،

ج: خب حالا گفت مرحوم آقا قائل رفع نبوده خب خيلی

س: مشوه بودنش اقلاً در ترتيبش مشخص است

ج: بلی قائل به رفع نيستند،

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.